استقلال خپلواکی
www.esteqlaal.net

استقلال – خپلواکی چهارشنبه ۰۴ نوامبر ۲۰۲۶

منبع: فیسبوک(متا) "لمبه رنگریز"- "ن. جلیل زاد"- افغان – جرمن آنلاین

سوگند مشترک

مرگ بر بدنامان و دلالان قوم من

مرگ بر بدنامان و دلالان قوم تو

آینه ای در دو دست

دو جمله اند، اما دو دروازه اند .

نخستین را که می خوانی، سینه ات از غرور بالا می آید، دومین را که می خوانی، ناگهان می فهمی این شعار نه فریاد کینه، که آیینه است .

« مرگ بر بدنامان و دلالان قوم من»

را هر کسی می تواند بگوید، دشوار آن است که بلافاصله پس از آن، با همان صدا و همان شرافت، بگویی :

« مرگ بر بدنامان و دلالان قوم تو.»

همین جاست که شعار از سنگر قبیله بیرون می آید و به میدان انسانیت می رسد.

تاریخ ، هیچ ملتی را از خیانت خالی ندیده است .

هر قومی که بر خاک خود ایستاده، پشتش را به دیوار کسانی داده که شب ها دروازه را باز می کردند .

در هر حماسه ای پهلوانی است و در کنارش مردی که بهای خون را شمرده و فروخته است .

شاهنامه از رستم می گوید و از شغاد هم، از برادری می گوید و از برادرانی که او را قربانی طمع کردند .

دشمن بیرونی شمشیر دارد، اما شمشیرش تنها وقتی کارگر می افتد که دلالی درون، قفل را پیش تر شکسته باشد .

پس مرگ بر آن دلال، پیش از آنکه مرگ بر هر دشمن دیگر.

جامعه شناسی این نکته را با زبان سرد خود می گوید: فروپاشی ملت ها از بیرون آغاز نمی شود، از شکاف اعتماد آغاز می شود .

دلال کسی است که میان مردم و سرنوشتشان ایستاده و از هر دو کارمزد می گیرد، آبروی عمومی را به سرمایه ای شخصی بدل می کند و درد جمع را کالا .

بدنام کسی است که پیش از آنکه نامش را بسوزانند، خود نام را سوزانده است .

این دو در هر جامعه ای می رویند، در هر زبان و هر آیینی، چون طمع زبان مادری ندارد و خیانت گذرنامه نمی خواهد.

اینجاست که عظمت جمله ای دوم آشکار می شود. وطن پرستی دروغین فقط از خائنان دیگران سخن می گوید و خائنان خودی را پشت بیرق پنهان می کند .

وطن پرستی راستین نخست در خانه ای خود جاروب می کشد .

کسی که برای قوم تو همان را بخواهد که برای قوم خود می خواهد، دیگر دشمن تو نیست، هم سنگر توست .

او می داند که تو نیز مادری داری، گورستانی داری، و بر شانه هایت امانتی سنگین .

این دو جمله دو مرز را به هم نمی دوزند، دو شرافت را رو در رو می نشانند.

و «مرگ» در این جمله چیست؟

نه خنجر است و نه کینه ای کور .

مرگ اینجا حکم تاریخ است بر نام هایی که باید از حافظه ای جمعی پاک شوند، مرگِ اعتبار، مرگِ حرمت، مرگِ آن جایگاهی که دلال بر آن نشسته است .

ملتی که بتواند بدنامانش را از اعتبار بیندازد، بی آنکه یک قطره خون بریزد، به بلوغ رسیده است .

مرگ بر بدنامی یعنی زندگی برای آبرو، مرگ بر دلالی یعنی زندگی برای کار و کرامت.

تصور کن دو کوهستان رو در روی هم .

بر هر کدام آتشی روشن است و هر آتش می گوید :

من پاسبان این دره ام .

اگر هر دو فقط بر دیگری دود کنند، شب تاریک می ماند،

اگر هر دو نخست خس وخاشاک خود را بروبند، شعله هاشان در میانه ای راه به هم می رسد و کاروان ها راه را می یابند .

صلح میان ملت ها از همین دو آتش پاک ساخته می شود، نه از معامله ای سیاستمداران. بدنامان و دلالان قوم تو، و زنده باد آبروی همه ای آدمیان.

ای هم وطنان، ای همسایه، ای هر که نانت را از عرق جبین می خوری !

تو را نمی خوانم که از دیگری بیزار شوی، تو را می خوانم که از دلال بیزار شوی، چه در کوچه ای خودت بنشیند، چه در کوچه ای من .

آن که ثروتش را از آه مردم ساخته، بیرق هر رنگی که بر دوش بکشد، وطن ندارد .

وطن آن است که شب ها بی شرم به خواب روی و صبح ها بی ترس به آینه بنگری.

روزی خواهد آمد که دو کودک، یکی از این سوی رود و دیگری از آن سوی، این دو جمله را از مادرانشان بشنوند و نپرسند.

« دشمن کیست؟»

بلکه بپرسند

«چرا زودتر نگفتیم؟»

آن روز، تاریخ که سال ها دلال ها را در سایه پرورده بود، سرانجام چراغ را در دست درستکاران خواهد دید.

پس اکنون بایست، دست بر سینه، و هر دو جمله را بخوان، نخست برای خانه ای خود، آنگاه برای خانه ای همسایه .

این است میثاقی که نه به زور شمشیر، که به نیروی وجدان بسته می شود .

این است وطن پرستی ای که از کینه بزرگ تر است و از غرور فروتن تر .

مرگ بر بدنامان و دلالان قوم من ، مرگ بر بدنامان و دلالان قوم تو، و زنده باد آبروی همه ای آدمیان.

استقلال- خپلواکی: بیائید از شف شف گفتن بگذریم و یکی و یکباره و با جرئت و شهامت بگوئیم"شفتالو". بیش از چهل سال می شود که کشور عزیز ما، خانهٔ آبائی ما، سرزمین والای ما، مردم شریف و نجیب ما، خانه و کاشانهٔ ما، کوه و دشت و درهٔ ما، کلبه و پُل و پلوان ما، شهر و روستای ما، باغ و راغ ما، دشت و دمن ما و ...، همه و همه پامال اجانب متجاوز، همسایگان طماع

ما، فرزندان نمک حرام و جنگ آور و جنگ افروز و جنگ طلب این مرز و بوم گردیده و کشوری را و مردمی را در آتش ددمنشی و غلامبارگی و شرف باختگی های خویش سوخته و می سوزند هنوز و...،

این نامردی ها و نامردمی ها، این جنایات و خونریزی ها، این شقاوت ها خونریزی ها و ویرانی ها و...؛ درست زمانی در کشور زیبای ما آغازیدن گرفت که یک مشت افراد شرف باخته و وجدان مردهٔ خلقی و پرچمی، به کمک و همکاری مستقیم اربابان روسی شان در کشور آبائی ما دست به یک کودتای خونین و ننگین زدند و کشوری را به ویرانهٔ غم انگیزی مبدل نمودند و عاقبت هم اربابان جنایتگستر روسی شان کشور زیبای ما را مورد تهاجم و تجاوز خونین عساکر اردوی سرخ خویش قرار داده و دمار از روزگار مردم مظلوم ما بدر آوردند و...

بیائید خود را دربست در اختیار"هوش مصنوعی" قرار ندهیم که هوش مصنوعی درد ملت و مردم ما را قادر نیست درک کند.

بیائید مغز و عقل و خرد و وجدان خود را بکار اندازیم و واقعیت ها را هرچند تلخ و ناگوار، با شهامت بیان کرده و اگر نظر به ملحوضاتی از ذکر نام های خود خودداری میکنیم، لااقل گاهی" لمبه رنگریز"، گاهی" ن. جلیل زاد" و گاهی هم احمد و محمود و کلبی و مقصود نشده و با نام های مختلف، در سایت های مختلف ظاهر نشده و همان یک نام یا اسم مستعار را که برگزیدیم، محکم نگهداریم و هفته و چهارشنبه با نام های مختلف، جفنگ تحویل هموطنان نداده و هوش مصنوعی را هم خسته نسازیم.

اگر خواسته باشیم هر سطر و هر پاراگراف جملات هوش مصنوعی را مورد نقد قراردهیم، مثنوی هفتاد من کاغذ می شود که نه ما را انرژی نوشتن و نه هم خواننده را توان مطالعهٔ آن تواند بود، اما تلاش خواهیم کرد تا نوشته های"هوش مصنوعی" را در ترازوی نقد خویش قرار دهیم. فرقی نمی کند که در چند سایت و چند فیسبوک(متا) همزمان و یا هم یک روز در میان منتشر می شوند.

و اما سوگند ما، متفاوت از سوگند "لمبه" جان و "جلیل زاد" خان خواهد بود و آنهم اینکه هرگز و تحت هیچ شرایط، جانیان خلقی و پرچمی را نه بخشیده و نه هم در هیچ کجای دنیا، آرام بگذاریم.

من آنچه شرط بلاغ است با تو می گویم

تو خواه از سخنم پند گیر، خواه ملال

salamwatanam@gmail.com